# سخنرانی مسجد ملک (تهران) جلسه 21

أَعُوذُ بِاللهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيم

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلهِ رَبِ الْعالَمِينَ؛ بارِئِ الخَلائِقِ أجْمَعينَ؛ وَ صَلَّي اللهُ عَلي سَيِّدِ الأنْبِياءِ وَ المُرْسَلينَ، حَبيبِ إلهِ العالَمينَ وَ خاتَمِ النَّبيّينَ، أبِي القاسِمِ مُحَمَّد، وَ عَلي أهْلِ بَيْتِهِ الأطْيَبينَ الأنْجَبينَ، الهُداةِ المَهديّينَ، سِيَّما مَوْلانا وَ سَيِّدِنا الإمامِ الْمُبينِ وَ الكَهْفِ الحَصينِ وَ غِياثِ المُضْطَرِّ المُسْتَكينِ وَ خاتَمِ الأئِمَّةِ المَعْصوُمينَ. صاحِبِ الهَيْبَةِ العَسْكَرِيَّةِ وَ الغَيْبَةِ الإلهِيَّةِ، مَوْلانَا وَ سَيِّدِنا و أمامِنا وَ هادِينا بِالْحقِّ القائِمِ المُنْتَظَرِ وَ لَعْنَةُ اللهِ عَلى أعْدائِهِمْ أَبَدَ الابِدينَ وَ دَهْرَالدّاهِرينَ.

(الم @ ذلِكَ الْكِتابُ لا رَيْبَ فِيهِ هُدىً لِلْمُتَّقِينَ الَّذينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَ يُقيمُونَ الصَّلاةَ وَ مِمَّا رَزَقْناهُمْ يُنْفِقُونَ) [1]

ما در این بیست روزی که بعضی از شما مؤمنین تشریف نداشتید یعنی مرتّب و منظّم نبوده‌اید ولی اکثریّت جمعیّت منظّماً بوده‌اند يك رشته مطالبی را شروع کرده بودیم. آن رشته مطلب را نمي‌توانیم امروز برای کسانی که تازه آمده‌اند بالکلّ قطع کنیم. از این طرف روز مربوط به حضرت علی7 است. تناسب زمان اقتضا مي‌كند يك مقداری راجع به آن حضرت هم صحبت کنیم. گر چه دوره سال راجع به حضرت علی7 صحبت مي‌شود ولی این دو سه روزه تناسبش بیشتر است. لهذا ما جمع بین هر دو قسمت خواهیم کرد؛ انشاءالله. اوّل آن رشته حرفی که داشتیم که بر همه شما واجب است. به عقیده من از نان‌تان لازم‌تر، فهم همان دسته از مطالب است و از سوء اتّفاق، شما مردم به آن مطالب کم‌اعتنا مي‌كنيد. بر شما مردم واجب است که اصول اعتقادتان را یاد بگیرید؛ ولی دنبال آن نمي‌رويد. این اعتراض را باید بر شما بکنم. شما يك مكتب تبلیغی که درس عقائد به شما بگویند ندارید. عرض مي‌كنم. عقیده پیدا کردن به خدا و نبوّت حضرت خاتم النّبیین9 و امامت ائمّه طاهرین: مخصوصاً اعتقاد به امامت امام عصر7 واجب است یا واجب نیست؟! یا این دین، مذهب درست است یا نه؟! اگر درست نیست چرا نماز مي‌خوانيد؟! چرا پای منبر مي‌آييد؟! و اگر این دین درست است به چه دلیل شما قبول دارید؟! به چه دلیل مي‌خواهيد بر دیگران ثابت کنید؟ بچّه‌های شما نباید ادلّه درست بودن این دین را بفهمند؟! نباید در مقابل معترضین، دین خود را ثابت کنند و

لااقل دفع كنند؟! بايد بگويم؛ چاره نيست. شما صدی نود و نه‌تان خوابيد. چنان اين رمه بی‌صاحب را گرگان مي‌برند و مي‌درند كه بدتر از گرگ‌های يك ماه پيش است كه ريختند گوسفندها را خوردند. از صدر تا ذيل شما لالا كرده‌ايد. صد يك‌تان اگر بيدار باشد، آن هم نمي‌تواند كاری كند. در اين شهر و در اين كشور بچّه‌هاتان را دارند به هر رويّه خرابی، منحرف مي‌كنند. بچّه شيعه‌ای كه 25-26 سال مي‌گفت «يا علی» و دست باز، نماز مي‌خواند، الآن در همين شهر جلساتی منعقد شده كه بچّه‌ها را سنّی مي‌كنند؛ دست بسته نماز مي‌خوانند؛ بعد از سی سال تشيّع! من گلايه اين را به چه كسی كنم؟ شكايت اين را جز به امام زمان7 به چه كسی كنم؟ من نمي‌دانم مسئول حفظ جوان‌های مسلمين از انحراف در عقيده كيست؟ بنا نبود كه اين مطالب را اشاعه بكنم امّا نمي‌دانيد چه عقده‌ها در دل من است. به خدا نصف ريش‌های من روی همين‌ها سفيد شده.

در شهر شيعه، بچّه شيعه را ببرند سنّی كنند! ببينيد مسئول حفظ مردم كيست، ريشش را بگيريد و اگر زلفی است زلفش را. يك جا بچّه‌ها را كِسروی مي‌كنند. من از باندهای اين‌ها مطّلع هستم. من مؤسّسات اينها را خبر دارم. بي‌خود لاف نمي‌زنم. هياهو نمي‌كنم. رمه هم آرام، يك تكّه‌اش را اين گرگ مي‌برد، يك تكّه‌اش را آن گرگ. ما نمي‌دانيم مسئول حفظ كيست؟ يك عدّه را دارند بي‌دين صرف مي‌كنند. «و هو الشّايع فی الفرهنگ» اين عمل شايع فرهنگ است. نمی‌فهمم مسئول آنجا كيست؟ يك عدّه را دارند به يك حزب نجس كثيفی كه قابل ذكر نيست، مي‌برند. در تمام نقاط اداره، بازار، پشت مسجد سيّد عزيزالله از آنجا شروع كن برو در رقّاص‌خانه‌ها، سينماها، ادارات، مدارس قديم، جديد، در بازار و به عنوان دلال، به عنوان تاجر، شما هم خواب! ای خاك بر سر آن كسی كه عِرق دينی ندارد! شما هم خوابيد. تازه يك صدای ديگری بلند شده كه آن هم خيلی تأثير ندارد.

خلاصه رمه بی‌صاحب، گرگان از اطراف افتاده‌اند هيچكس هم به فكر نگهداری رمه نيست. فقط شيرش را بدوشند و پشمش را مقراض كنند و بس. دوشيدن شير است و مقراض كردن پشم و رعايت نكردن. اين درد را به چه كسی بگويم؟! خبر نداريد. بياييد تا خبر بدهم كجا چه مي‌كنند، كجا چه مي‌كنند و به خدا همين‌ها مرا از كار منبر و زندگی انداخته‌اند. بعضی خبردار هم هستند اما ابداً ككشان نمي‌گزد.

برگردم. شما شيعه، مكتب اعتقادی نداريد. خوابيد. يك وقت بيدار مي‌شويد می‌بينيد بچّه‌تان كِسروی شده، يك وقت صوفی شده، دو من شارب گذاشته و «هو يا علی مدد» مي‌گويد. يك دسته را صوفی مي‌كنند، يك دسته را چه مي‌كنند. همينطور. يك جنگل مولايی شده اين شهر و اين كشور. مكتب

اعتقادی ندارید و باید داشته باشید. این منبرها مکتب اعتقادی شما نیست. دوره تفسیر قرآن، اعتقاد شما را درست نکرده. اگر درست مي‌كرد، این طور منحرف نمي‌شد. دوره‌های سینه‌زنی و زنجیرزنی همه خوب است، همه دینی است. قربان امام حسین7 بروم. جان من فدای آن‌هایی که در مقام تعلیم و تعلّم قرآنند. چه از این بهتر؟! خیلی خیلی خوب. منکر این‌ها نیستم. نمي‌گويم تعطیل کنید. زیادش هم بکنید. بهتر از اینست که سینما زیاد بشود. بهتر از اینست که رقص‌های شبانه زن و مردی زیاد بشود. ولی اینها اعتقادها را درست نمي‌كند. من عقیده‌ام اینست. واجب است بر منبری که اصول اعتقادی این مردم را بگوید و بر مردم واجب است که پای آن منبر بنشینند، عقایدشان را درست کنند. دهانم بسته است و الا چند کلمه الآن مي‌گويم، نصف از جوان‌هاتان متزلزل مي‌شوند، فکرشان خراب مي‌شود. خوب بچّه‌تان را بفرستید این شبهات را یاد بگیرند، ردّش را یاد بگیرند. در دینشان محکم بشوند.

خلاصه مطلب اینست: در این یازده سالی که من در تهران منبر مي‌روم، یازده ماه رمضان منبر رفته‌ام، يك كلمه از اعتقادیّات خارج نشده‌ام. یعنی بلد نیستم چهار تا قصّه و تاریخ بگویم؟! وظیفه من اینست اعتقادیّات را بگویم. خوب من چند روز در اینجا درباره امام زمان7 صحبت کردم! برای اینکه فردا اگر شبهه‌ای کردند بتوانید جواب بدهید. اینست که من از رویّه خودم دست برنمي‌دارم ولو روز 21 ماه رمضان است. باید به مردم يك مطلب اعتقادی بگويم. مي‌گويند این منبر قدیمی است! نیایند به جهنّم. چرا در این پرت و پلاها رفتم؟ اینها وظیفه شرعی بود که بگویم. بیدار باشید! بچّه‌هاتان را دارند از دین بیرون مي‌كنند و خوابید. صحبت چوب و چماق نیست. با این‌ها کار درست نمي‌شود. منطق مي‌خواهد. علم و حلم مي‌خواهد. اخلاق مي‌خواهد. خلوص و اخلاص مي‌خواهد که فقط برای خدا بخواهید کار کنید نه برای اسم و رسم. چوب و چماق و تکفیر، اثر ندارد، ضرر دارد. فقط چیز دانستن و با اخلاق نشستن و گفتن برای خدا، این هم راهش. نه در این کشور، حتّی در نجف دارند افراد را بي‌دين مي‌كنند و مصادر ما هم خبر ندارند.

به هر حالت صحبت ما در ایّام گذشته راجع به امام زمان7 بود. ما با یاری خدا مثل چراغ اثبات کردیم آن طوری که سایر ائمّه: اثبات شده‌اند و به همانطور بلکه محکم‌تر اثبات شده که الآن شخص شخیص اعلي حضرت بقيّةالله7، فرزند امام حسن عسکری7 مولود و موجود و در همین قالب عنصری و بدن مادّی روی همین کره دارد زندگی مي‌كنند. اینها کلّي‌اش، به دلیل عقل، و جزئي‌اش به دلیل نقل ثابت شد. بعضی شبهات در قلب پاره‌ای از جوان‌هاست و ما نقل آن شبهات را کردیم. یکی بعد از دیگری جواب مي‌دهيم.

یکی از شبهه‌ها اینست که امام غائب چه فائده دارد؟ ما در بیان این مطلب بودیم. امامی که ما نمی‌بینیم و نمي‌شناسیم، فائده‌اش چیست؟ امام آنست که ببینیم، مسأله از او بپرسیم، کشف و رفع مجهولاتمان را بکنیم، سایر نیازمندي‌هامان را از آن امام برطرف کنیم. خوب امامی که ما نمی‌بینیم به قدر يك پیش‌نماز محلّ هم اثر ندارد، بود و نبودش یکسان و لغو است.

يك جواب نقضی دادیم که این طور نیست. اگر این طور باشد، در آن چند شبانه روزی که وجود پیغمبر از مکّه هجرت کرد و به مدینه رفت باید لغو باشد. در مدّتی که امام صادق7 در حیره در حبس منصور بودند باید وجودشان لغو و امامتشان باطل باشد، زیرا در آن مدّت شیعه به او دسترسی نداشت. در مدّتی که موسی‌بن جعفر8 در زندان بود، باید امامتش لغو باشد. این را که نمي‌توانید بگویید؛ این هم مثل همان‌ها. غیبت يك‌ساله و چهارساله و چهارصدساله یکسان است.

امّا جواب حلّی: یکي را مختصراً امروز مي‌گویم. امام، وجودی دارد «فی نفسه لنفسه» و وجودی دارد «فی نفسه لغیره.» اینها باید از هم جدا شوند. مگر امام را در این نشأه برای من و تو آورده‌اند؟ خوب گوش بدهید. مگر امام و پیغمبر را برای من و تو آورده‌اند که اگر از او بهره نبردیم وجودش لغو باشد؟! تو کیستی که شهباز عالم قدس را از صُقع لاهوت و مقام قدس جبروت تنزّل دهند برای من و توی پشّه و مگس! معنا ندارد. در اوائل ماه گفتم عالی را فدای سافل نمي‌کنند. مقام بالا را در راه پائین استخدام نمي‌کنند. پیغمبر را برای من به دنیا نیاورده‌اند، امام را برای من به دنیا نیاورده‌اند. بلکه مرا برای امام آورده‌اند. مرا برای پیغمبر آورده‌اند. من فدای پیغمبر مي‌شوم، نه پیغمبر فدای من شود، نه امام فدای من گردد.

امام عصر7 را آورده‌اند در دنیا برای اینکه خود امام عصر7 کامل و اکمل شود؛ برای اینکه درجات او بالا برود. پیغمبر را هم که به دنیا آورده‌اند برای این است که خود پیغمبر بالا برود. مگر پیغمبر ناقص است؟ بله؛ به نسبت خدا ناقص است؛ اگرچه نسبت به تمام ماسواء کامل‌تر از پیغمبر و دوازده امام:، کامل‌تری در عالم وجود، نداریم حتّی انبیاء اولوالعزم. اینها شاگردهای دبستان دوازده امام ما هستند.

حضرت موسای کلیم با حضرت خضر کنار دریا ایستاده بودند. يك وقت دیدند مرغی از آسمان آمد، يك قطره از آب دریا برداشت به طرف مشرق انداخت، سپس قطره دیگری برداشت برد به جانب مغرب انداخت، قطره‌ای به طرف جنوب و قطره‌ای به طرف شمال، قطره‌ای به هوا، قطره‌ای به زمین. موسی و خضر حیرانند که این مرغ چرا اینچنین مي‌کند. این رمزی است که به

کار مي‌برد. رمزش را نمي‌دانيم چيست؟ در اين بين، ملکی به صورت آدمی به زمين آمد. به موسی و خضر سلام کرد. حيران و سرگردانِ چه هستيد؟ فرمودند حيران عمل اين مرغ هستيم. حديث را علامه مجلسی در جلد نهم «بحارالأنوار» به دو سه سند و دو سه طريق مرقوم فرموده. متحيّرم که چرا اين مرغ اينچنين مي‌کند. چهار قطره برداشته به شرق و غرب و جنوب و شمال انداخته. چه مي‌خواهد بگويد؟! گفت اين مرغ مي‌خواهد بگويد به خدای آسمان و زمين که شرق و غرب و جنوب و شمال را آفريده، علم شما دو تا پيغمبر پهلوی علم خاتم انبياء حضرت محمدبن عبدالله9 و وصيّ او علی7 به قدر همين قطره است نسبت به اين دريا. فهميدی؟! علی7 را شناختی؟! علم موسای کليم اينچنين است. موسی7 از انبيای اولوالعزم است. موسی صاحب کتاب است. موسی از پيغمبران بزرگ بنی‌اسرائيل است که از زمان يوسف پيغمبر به او وعده داده‌اند. بنی‌اسرائيل، فرج و نجاتشان، روُح و ريحانشان به دست موسی بوده است. اين شخصيّت بزرگی است که خدا با او بی‌حجاب صحبت کرده (وَ كَلَّمَ اللهُ مُوسى تَكْليماً) [2] خدا در کوه طور با موسی سخن گفته است. تمام علوم و دانايي همين موسای دارای اين مقام، نسبت به آقای ما علی7، نسبت به امام ما امام زمان7 (چون در اين ابواب تمام ائمّه: يکسانند) مثل قطره‌ای نسبت به دريا مي‌ماند. قطره با دريا چه نسبت دارد؟ يك صد ميليارد ميليارد ميلياردم هم کمتر است. صد تا ميليارد بگو آخرش ميلياردم، اين نسبت به دريای بزرگ چه عددی دارد؟ علم موسی و خضر نسبت به ائمّه: ما اينست و هکذا قدرت آن‌ها. علم و قدرت انبياء هم نسبت به قدرت مولای ما علی7 همين نسبت را دارد. علی7 به اذن الله به آنها قدرت داده و مي‌دهد. ما غالی نيستيم. علی7 را خدا نمي‌دانيم. علی7 را هم رتبه با پيغمبر هم نمي‌دانيم. علی7 را کوچکتر از پيغمبر و شاگرد پيغمبر مي‌دانيم. پيغمبر فرمودند: «أَنَا أَدِيبُ اللهِ وَ عَلِيٌّ أَدِيبِي.» [3] من شاگرد و تربيت شده خدايم، و علی7 شاگرد و تربيت شده من است. خود علی7 هم پيغمبر را به مقام استادی قبول دارد. اينها همه سر جای خود محفوظ است. درويش‌مآبی حرف نمي‌زنيم. علی7 شاگرد پيغمبر9 است، ولی استاد موسای کليم است. علی7 شاگرد پيغمبر9 است ولی چرخاننده موسای کليم است. علی7 «صَاحِبُ الْكَرَّاتِ وَ صَاحِبُ الدُّوَلَاتِ» است، چنانکه خودش در خطبه خود فرموده است. [4] علی7 نه تنها همين است که ديشب يا امروز صبح جسد عنصريش را زير خاك کردند، علی7 تنها اين نيست. اين، قالب علی7 است. اين، لباس علی7 است. اين يك لباس علی7 بود که از تنش کند. علی7 لباس‌های لطيف ديگر داشته و دارد. علی7 جلوه‌گري‌ها داشته و الآن هم دارد. علی7 در باطن انبيای گذشته، تصرّفات داشته است.

«بَعَثَ عَلي مَعَ كل نبي سراً و معي جهراً.» [5]

این جمله به پیغمبر نسبت داده شده که یا علی! تو با پیغمبران دیگر در باطن بودی و با من به ظاهر آمده‌ای.

مرحوم سیّد نعمت‌الله جزائری در کتاب «الأنوار النعمانیة» حدیثی نقل مي‌کند. حدیثی از امیرالمؤمنین7 قریب به این عبارات نقل مي‌کند که خوب نیست افتخار و فخریّه کردن. خوب نیست آدم به خودش ببالد، ولی حق‌گویی، غیر از خودستایی است. من با ابراهیم در آتش بودم و به اذن خدا ابراهیم را از آتش نجات دادم. این را سیّد جزائری نقل مي‌کند که یکی از بزرگان محدّثین امامیّه است. مانند میرزا حسین نوری و مرحوم نراقی که استاد حدیث بوده‌اند در سلسله اجازات حدیثی‌شان به اجازه سیّد جزائری افتخار مي‌کنند. من با موسی بودم و به اذن خدا او را از غرق شدن نجات دادم. من با نوح در کشتی بودم و کشتی او را از غرق و طوفان نجات دادم.

گاه زردشتم پدیدآرنده پازند و زَندم مدرس دارالفنون عقل را والا مدرّس نقطه‌ام حرفم مدادم قطره‌ام بحرم حبابم

گه مسیحایم جمال آرای زنّار و صلیبم منبر والا شئون عشق را شیوا خطیبم چشم دل بگشای بر اطوار والای حسیبم

«أنا صاحب الدّولات و الکرّات» [6] علی7 را دولت‌هاست و علی7 را سلطنت‌هاست.

حدیث را ابوالحسن بَکری مي‌نویسد و بزرگان ارباب حدیث از او نقل مي‌کنند: سلمان گفت در یك جلوه‌ای دیدم ملکی را، به دو دستش یکی امر یوم، و یکی امر لیل را مي‌چرخاند. (این چطوری است؟ وقت بیانش را ندارم.) گفت در جلوه ملکوتی دیدم ملکی چرخاننده جهان است. آورنده روز پس از شب و شب پس از روز است. انحاء ملائکه داریم از ملائکه مدبّرات امر، ملائکه صافّات. گفت من از او سؤال کردم: ای مَلَك! چه مي‌کنی؟ گفت: از روزی که خدا مرا آفریده امر لیل و نهار را علی7 به دست من داده و من به امر علی7 مي‌چرخانم. چون علی7 یدالله است. چون علی7 جَنب‌الله است. در زیارت علی7 مي‌خوانیم:

«السَّلَامُ عَلَی نَفْسِ اللهِ تَعَالَی الْقَائِمَةِ فِیهِ بِالسُّنَنِ.» [7]

علی7 عین‌الله، علی7 اذن‌الله، علی7 لسان‌الله، علی7 یدالله، علی7 نفس‌الله القائمة فیه بالسّنن است. آن وقت وعاء مشیّت خدا، علی7 است. معدن علم خدا، علی7 است. مخزن وحی خدا، علی7 است. همه چیز را خدا به علی7 داده است.

علی اسم اعظم، علی سرّ مبهم

علی فرد اکمل، علی شخص اوّل

آن وقت فرمود من در کشتی با نوح بودم و کشتی را از غرقاب نجات دادم. به مرتضی علی7 قسم است تا حالا این حرف در تهران از دهان من در نیامده است. چون چند نفر از دانشمندان به چشمم خوردند برای آن‌ها می‌گویم.

«إنّ إیاب الخلق إلیهم و حسابَهُم علیهم.»

دانشمندان مجلس! کلّ انسان کبیر، باید در ولایت کلّیّه فانی شود تا به حیات ابدی حیات پیدا کند و به بقای ابدی و سرمدی بقا بجوید. محور ولای کلّ، علی7 است. مرکز ولایت کلّیّه، علی7 است. فنای انسان کبیر در نشئه بعدالقیامه در علی7 است. حیّ به حیات علی7 و شاعر به شعور علی7 و دائم به دوام علی7 است.

(إِنَّ إِلَیْنا إِیابَهُمْ ثُمَّ إِنَّ عَلَیْنا حِسابَهُم) [8] بروید روایات زیر این آیه را نگاه کنید. امروز علی7 در مرآت و آئینه وجود حضرت بقیّةالله7 جلوه‌گری می‌کند. می‌خواهید بفهمید علی7 کیست، روایات را بخوانید.

«الْحَمْدُ لِلهِ الَّذِي جَعَلَنَا مِنَ الْمُتَمَسِّكِينَ بِوَلَایَتِكَ یا أَمِیرِالْمُؤْمِنِینَ وَ ابْنائُكَ الطَّیِبین.»

یك شعر بخوانم.

ناف ما بر مهر او ببریده‌اند

در دل ما عشق او کاویده‌اند

***

نه مراست قدرت آنکه دم زنم از جلال تو یا علی7 شده مات عقل موحّدین همه در جمال تو یاعلی7 هله ای مولِّه عاشقان توچه شاهدی تو چه دلبری هله ای مُجلّی عارفان توچه مطلعی توچه منظری چه در انبیاء چه در اولیا نه تو را عدیلی و همسری

نه مرا زبان که بیان کنم صفت کمال تو یا علی7 چو یافت غیر تو آگهی ز مقام حال تو یا علی7 نبرد به‌وصف تو ره کسی به‌جز ازمقال‌تو یاعلی7 که‌ندیده‌ام به‌دودیده‌ام‌چوتوگوهری چوتوجوهری به کدام کس مثلت زنم که بود مثال تو یا علی7

اصبغ‌بن نباته آمد. حجربن عدی آمد. تا چشمشان به علی7 افتاد، پاهای‌شان سست شد. علی7 دراز کشید. بنا بر فرمایش مجلسی 28 بچّه و بنا بر گفته سپهر در «ناسخ التّواریخ»، 36 بچّه، دور بستر

پدر نشسته‌اند. اصبغ و حجر برای آخرین ملاقات آمده‌اند. حجربن عدی از جا بلند شد و چند شعر خواند. علی7 نگاه مي‌كرد. فرمود: «حجر! چه خواهی کرد آن روزی که بر تو تبرّی از مرا عرضه بدارند؟» گفت: یا علی! به جان خودم اگر مرا ریز ریز کنند محال است از تو تبرّی بجویم. خون من، گوشت و پوست و استخوان من و جان من با عشق تو یا علی تربیت شده؛ چطور من از تو تبرّی بجویم. کلمات حجر تمام شد. علی7 درباره‌اش دعا کردند. يك مرتبه دیدند علی7 بي‌هوش شد. عذر حجر و اصبغ و دیگران را خواستند. آخر دختر بچّه‌های علی7 مي‌خواهند بیایند. علی7 به هوش آمد. يك نگاه کرد، دید بچّه‌هایش دور او نشسته‌اند. حسنین8، بچّه‌های فاطمه، مقدّم بر بچّه‌های دیگرند. آخر این‌ها مادرشان فاطمه زهرا3 است. بر همه بچّه‌ها مقدّمند. علی7 اینها را به حرمت مادرشان فاطمه3 احترام مي‌كرد. علی7 سرش را بلند کرد. بنا کرد صحبت کردن. اوّلاً به همه بچّه‌ها و همه شیعیانش يك وصیّت عمومی کرد. آن وقت وصایای خصوصی. بابا حسن! تو بعد از من حجّت خدا و امام و پیشوایی بر خلق. بعد از تو برادرت حسین. بابا این‌ها بچّه‌های پدر شمایند و به اباالفضل و محمّد حنفیّه اشاره کرد. این‌ها بچّه‌های پدر شمایند. اینها را نگهداری کنید. بچّه‌ها اینها آقازاده‌های شمایند. حسن7 آقای شماست. بابا حسن! من مي‌ميرم. عمر من تمام شده. إنّی مغلوب. دیگر چیزی به آخر عمرم نمانده. اشك امام حسن7 ریخت. بابا از کجا خبر داری؟ بابا چرا این کلمات را به زبان مي‌آوری؟ چرا دل ما را کباب مي‌كنی؟ بابا! دیشب جدّت پیغمبر9 را به خواب دیدم. او به من فرمود: «یا علی! تو همین شب مهمان مایی. به زودی نزد ما مي‌آيی.» دیگر عمر من قریب به اتمام شده. چون من بمیرم مرا غسل بده و خودت مرا به آن کافور مثلّث، کافور بهشتی حنوط کن. يك قسمت، جدّت پیغمبر9 به آن حنوط شد. يك قسمت، مادرت فاطمه3. يك قسمت سوم هم مال پدرت علی7 است. مرا کفن کن. بر من نماز بخوان. در قبری که آن قبر را آدم و نوح تهیّه کرده‌اند مرا دفن کن. چند پارچه آجر دارد. وقتی برداری قبری ساخته و لحدی پرداخته مي‌بينی. شما عقب جنازه را بگیرید. جلو جنازه را جبرئیل مي‌گيرد. هر جا فرود آمد آنجا محلّ قبر من است. این کلمه‌ها را زینب3 هم مي‌شنود. امّ‌کلثوم3 هم مي‌شنود. خدا مي‌داند این دخترها چه حالتی دارند. يك وقت دیدند علی7 از هوش رفت. تا نگاه کردند دیدند پای علی7 قرمز شد. زهر به قدری اثر کرده که پای علی7 قرمز شد. علی7 به حال بي‌هوشی. يك وقت هم چشم‌هایش را باز کرد. يك نگاه کرد. «أَدارَ عَيْنَيْه» یعنی يك نگاه مأیوسانه‌ای به بچّه‌هایش کرد. این کلمه را من با سر برهنه مي‌گويم. ناله شما باید زلزله در مسجد بیاندازد. «ثم أدارَ عَيْنَيْهِ» یک نگاه این طوری به همه بچّه‌ها کرد. يك کلمه‌ای گفت که فریاد بچّه‌ها بلند شد. يك مرتبه صدا زد بچّه‌ها خداحافظ ...

[1] . البقره: 1-3

[2] . النساء: 164

[3] . بحارالأنوار، ج 16، ص 231

[4] . بحارالأنوار، ج 53، ص 47

[5] . جامعه الأسرار، ص 401

[6] . أَنَا صَاحِبُ الرَّجَعَاتِ وَ الْكَرَّاتِ وَ صَاحِبُ الصَّوْلَاتِ وَ النَّقِمَاتِ وَ الدُّوَلَاتِ الْعَجِيبَاتِ. (بحارالأنوار، ج 53، ص 47)

[7] . بحارالأنوار، ج 97، ص 331

[8] . الغاشيه، 25-26